

عزایات حضرت زهرا

بر اساس نسخه قونیه
به کوشش و ویرایش: کاظم عابدینی





سرشت پری

بر اساس نسخه قویه
ویرایش: کاظم عابدینی



کتابخانه ملی ایران

مصطفی بکاء: مدیر تولید	شمارهگان: ۵۰۰ نسخه
محمد آرنزدی: طرح جلد	نوبت و سال چاپ: اول، ۱۳۹۶
سعیدی: لیتوگرافی	صفحه و قطع: ۲۵۶، وزیری
پرستش: چاپ	شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۶۷-۰۹-۳

مرکز پیش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، انتشارات کلام قلم

تلفن: ۰۲۷۸۴۱۶۳۰ - ۳۷۷۳۱۴۸۰ (۰۲۵) - ۰۱۳۱۵۳۰۳۶ - ۰۹۱۸۸۶۸۳۱۲



بسم الله الرحمن الرحيم



سرشناسه: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد ۶۷۰-۶۸۰

عنوان قرارداد: دیوان شمس تبریزی، برگزیده

عنوان: غزلیات شمس تبریزی

تکرار نام پدیدآور: مولانا جلال الدین بلخی، ویرایش کاظم عالمی مطلق

مشخصات نشر: قم: نگاران قلم، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۶۷-۰۹-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۷ ق.

شناسه افزوده: عابدینی مطلق، کاظم، ۱۳۲۵ - ویراستار

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ / ۱۱، ۵۳۹۵ PIR

رده بندی دیویی: ۳۱ / ۸۱۱

شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۱۵۶۵۶

مقدمه‌ی ویراستار

دیوان شمس تبریزی، دریای موجی از احساس و شور عاشقانه است که از ذهنی بزرگ و روحی شیدا تراوش کرده است. مولانا در این دیوان که به دیوان کبیر معروف است، اوج بخش‌های عاشقانه‌ی قلبش را به نمایش گذاشته و به غزل معنایی واقعی بخشیده. گزینش غزل‌ها به راستی کار دشواری‌ست، زیرا هر کدام از آنها بیایی بیکران از عشق و شیفتگی را به ما هدیه می‌کنند. سرانجام بر اساس این بیان مولانا که می‌فرمایند:

آب دریا را اگر نتوان کشید پس در تشنگی باید چشید

ما به قدر تشنگی و ذوق خود تعدادی از غزل‌ها را برای مخاطبین شیفته‌ی غزل‌های حضرت مولانا گزینش کرده‌ایم و امیدواریم با طبع خوانندگان مشکل‌پسند موافق آید. لازم به ذکر است مبنای نسخه‌ی ما نسخه‌ی قونیه بوده است، ولی در عین حال زیر هر شماره‌ی غزلی، علاوه بر شماره غزل مربوط به نسخه‌ی قونیه، شماره غزل نسخه‌ی مرحوم فروزانفر را هم درج نموده‌ایم، تا اگر عزیزان قصد مقابله با نسخه‌ی مذکور را هم داشتند، امکان سریع دسترسی فراهم آید.

فهرست غزل‌ها

- ۵ ای آتشی افروخته، در بیشه‌ی اندیشه‌ها
- ۶ در حلقه‌ی سودای تو، روحانیان را حال ه
- ۷ ز آن سوی او چندان وفا، ز این سوی چندین جفا
- ۹ آن رنگ بین، و آن هُنگ بین، و آن ماه بدر اندر قبا
- ۱۰ باشد که بگشایی دری، گویی که برخیز اندر آ!
- ۱۲ آن جام جان‌افزای را، بر ریز بر جان، ساقیا!
- ۱۳ هین زهره را کالیوه کن، ز آن نغمه‌های جانفز آ!
- ۱۴ باخویش کن بی‌خویش را! چیزی یده درویش را!
- ۱۵ ای عیسی پنهان شده! بر طارم مینا بیا!
- ۱۶ جان گفت: ای نادبِ خوش! أهلاً و سهلاً، مَرَحَباً!
- ۱۷ اَنَا فَتَحْنَا الصَّلَا، باز آ ز بام، از در در آ!
- ۱۸ می‌دان که دودِ گولخن، هرگز نیاید بر سما
- ۱۹ تا برکنم از آینه، هر مُنکری من زنگ‌ها

- ۲۰..... که ز چشم من دریای خون، جوشان شد از جور و جفا
- ۲۲..... ای قد مه از رشک تو، چون آسمان گشته دوتا
- ۲۳..... با تو بگویم حال او، بر خوان: إذا جاء القضا
- ۲۷..... ما را چو تابستان ببر، دل گرم تا بستان ما
- ۲۸..... سوز و عروسی را خدایا، بپزید بر بالای ما
- ۲۹..... گر من بزن اندیشه را، ما از کجا؟ او از کجا؟
- ۳۱..... از آسمان آمد ندا، که ای ماهرویان! الصلا!
- ۳۲..... دفع مده... ده! ای به عیار بیا!
- ۳۳..... زنده و مرده و... نیست بجز فضل خدا
- ۳۳..... یار تویی، سار تو... خواه... نگهدار مرا
- ۳۴..... می‌نکند محرم... محرم... مرا
- ۳۵..... طوطی اندیشه‌ی او، می‌گوید خور مرا
- ۳۵..... لابه‌گری می‌کنمت، راه تو را قافا را
- ۳۶..... بر من خسته کرده‌ای، روی گران، حیا؟ حیا؟
- ۳۶..... تا که بهار جان‌ها، تازه کند دل تو را
- ۳۷..... که صد فردوس می‌سازد، جمالش نیم‌خاری را
- ۳۸..... بگذشت شب هجران، معشوق بدید آمد
- ۳۸..... فرو بُزید ساعدها، برای خوب کنعان را
- ۳۹..... از آن پیغامبرِ خوبان، پیام آورد مستان را
- ۴۰..... چنین چُست و چنین رَعا چرایی؟
- ۴۰..... فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را
- ۴۱..... بنمود بهار نو، تا تازه کند ما را
- ۴۲..... این یوسفِ خوبی را؟ این خوش قدوقامت را؟
- ۴۲..... و ز آنکه نه‌ای مطرب، گوینده شوی با ما
- ۴۳..... آن راهزنِ دل را، آن راهبرِ دین را

- ۴۳ کفرش همه ایمان شد، تا باد چنین بادا!
- ۴۴ زیرا که منم بی من، با شاه جهان تنها
- ۴۵ بشتاب و شتاب اولی، مستان شتابی را.
- ۴۵ چه نغز است و چه خوب است، چه زیباست خدایا!
- ۴۷ بیدای عید و عیدی آر ما را!
- ۴۷ فخر تبریز و رشک چین را
- ۴۸ که ز عشت زنده، ناز تقاضا
- ۴۹ در ضبوح آب سبک، مستان خواب آلود را!
- ۵۰ بی سر سامان عشتش بود سامان ما
- ۵۱ او مسیح روگار، درد چشم بی دوا
- ۵۳ ای مراد و حاصل، ای بیابا
- ۵۳ تو مرا گنج روانی، چه کنم سود ریان را؟
- ۵۴ به من آورید آخر، صنم گریزیا را!
- ۵۵ در دگر آتش بگسترده تو را
- ۵۵ کور شو تا نخوری از کف هر کور عصا!
- ۵۶ چون یوسف اندر آمد، مصر و شکر به رقص
- ۵۶ در دیده جای کردم، آشکال یوسفی را
- ۵۷ چون با زنی برانی، سستی دهد میان را
- ۵۸ شاد آمدید از سفر خانه‌ی خدا
- ۵۹ نام بچه‌اش چه باشد؟ او خود پی‌اش دوا
- ۶۰ آن جا که شه نشیند و آن وقت مرتضا
- ۶۰ ناچار گفتنی ست تمامی ماجرا
- ۶۲ خواجه چرا می‌دود، تشنه در این کوی‌ها؟
- ۶۲ وز آسمان سپیده و کافور بردمید
- ۶۳ نه رنج ازه کشیدی نه زخم‌های جفا

- ۶۴ بپرس از رخ زرد و ز خشکی لبها!
- ۶۵ تَرُش تَرُش بگذشت از دریچه یار چرا؟
- ۶۵ در این عروسی ما باد ای خدا تنها!
- ۶۶ بهارا! بازگرد و وارسان آب!
- ۶۶ زنهار مخور با ما! زنهار مَحْسَب امشب!
- ۶۷ بنشین میانِ مَستان! اینک مَه و کواکب
- ۶۷ سر ز پایت برندارم روز و شب
- ۶۹ که تری و نیمه ی نصیب ماست، بِحُساب!
- ۷۰ چشم گشا و جمع را دریاب!
- ۷۰ گرد برآریم ز دلی شب
- ۷۱ بی دل و بی خودی شوم، در دل و جان نِشَانَمَت
- ۷۲ در رقص اندر آور، جان بی صورتیان!
- ۷۲ که آن جاکم رَسَد عاشق و مشقتِ سروان است
- ۷۳ بیایید! بیایید! که دلدار رسیده است
- ۷۴ از خواجه بپرسید که این خانه چه خانه است؟
- ۷۵ ولیکن هوش او دایم برون است
- ۷۶ که جانم بی تو در بندِ عظیم است
- ۷۷ بستان جان و درآشام که آن شربتِ توست
- ۷۷ که ز او بر من روان بارانِ تیر است
- ۷۸ چه شدی چون که یکی داد، بدادی شش و هفت؟
- ۷۸ من نشستم که همین جا خوشک است!
- ۷۹ جُزَمِ تو را و خود را، بر خود نَهَم تمامت
- ۷۹ گفتا: چه کار داری؟ گفتم: مَها! سلامت!
- ۸۰ گویی سلام و کاغذ در شهر ما گران است
- ۸۱ زیرا که شاهِ خوبان، امروز در میان است

- ۸۲ بگشای لب که قند فراوانم آرزوست!
- ۸۳ روزن مگیر، گیر که سوراخ سوزنی‌ست.
- ۸۴ امروز روز باد و خرگاه و آتش است.
- ۸۴ امروز روز طالع خورشید اکبر است.
- ۸۵ این جمال و حسن تو، خود چیز دیگر است.
- ۸۶ امروز روی خوب تو یارب! چه دلرباست!
- ۸۶ بدست من ز نرگس خمارم آرزوست.
- ۸۷ و آن سو که بر رفت، حقیقت کمان نرفت.
- ۸۸ نابود من، که من از غیر عار نیست.
- ۸۹ عاشق! نواختن به خدا هم عار نیست.
- ۸۹ وای نای ناله‌ی خوش سوانم آرزوست.
- ۹۰ رو، رو! که عشق زنده‌دلان مرگ بوی نیست.
- ۹۱ ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟
- ۹۲ نوبت لطف و عطاست، بحر صفا در صفاست.
- ۹۳ خیزد ای خوش طالعان! وقت طلوع ما شد.
- ۹۴ واین عالم بی‌اصل را، چون دژه‌ها بر هم زند.
- ۹۶ چون پیش او زاری کنی، تلخ تو را شیرین کند.
- ۹۷ سلطانِ سلطانانِ ما، از سوی میدان می‌رسد.
- ۹۸ مستی ز جامت می‌کنند، مستان سلامت می‌کنند.
- ۹۹ صورت همه پُران شود، گر مرغ معنی پر زند.
- ۱۰۰ مژده دهد باغ را، بوی بهار می‌رسد.
- ۱۰۱ داغ تو دارد این دلم، جای دگر نمی‌شود.
- ۱۰۲ و آن یوسف چون شکر، ناگه ز سفر آمد.
- ۱۰۳ از جا و مکان رستی، آن جات مبارک باد!
- ۱۰۳ برگیر و دُهل می‌زن، که آن ماه پدید آمد.

- ۱۰۴ با آن همه شیرینی، گر تَرش کند شاید
- ۱۰۴ در این عشق چو مُردید، همه روح پذیرید!
- ۱۰۵ آواره ی عشقی ما، آواره نخواهد شد
- ۱۰۵ معشوق همین جاست، بیایید! بیایید!
- ۱۰۶ از کُشتن نیک و بد نترسد
- ۱۰۶ وُز و دین زر خبر ندارد
- ۱۰۷ ندک اندک می پرستان می رسند
- ۱۰۸ دان که کس است زنده؟ کس که او ز عشق زاید
- ۱۰۸ عَلم از شک نیست چه کند؟
- ۱۰۹ غم، قصد جان ما کرد، گفت: خود این نباشد
- ۱۰۹ وُز روی همچو ما نیست نه در شمار ماند؟
- ۱۱۰ وقتی چنین به جانی، جانی خری باید
- ۱۱۱ بی ابر و بی غبار در آن مه نظر کنند
- ۱۱۱ ما را چه جُرم، اگر کُرمش با شما نکرد؟
- ۱۱۲ پیراهنی ندوخت که آن را قبا نکرد
- ۱۱۲ یک یک بَرَد شما را، آن که مرا ببرد
- ۱۱۳ دل می جَهَد، نشانه که دلدار می رسد
- ۱۱۴ درِده شراب و واخرم از بیم و از امید!
- ۱۱۴ سوسن چو ذوالفقار علی ابدار شد
- ۱۱۵ صد بحر سلطنت ز تَطاول سراب شد
- ۱۱۵ یارب! به طوطیان چه شکرها همی دهند
- ۱۱۶ قومی چودل زیر و زَبَر، قومی چو جان بی پا و سر
- ۱۱۶ مور فرو شد به گور، چترِ سلیمان رسید
- ۱۱۷ وُزچه نه به میدانیم، در کز و قَریم آخر
- ۱۱۸ ای عشق! تو را در جان، هر دم عملی دیگر

- ۱۱۹ ای آن که آن تو داری، آنی و چیز دیگر
- ۱۱۹ وائی کیمیای کان‌ها! کانی و چیز دیگر
- ۱۲۰ که از چنبر برون جستم من امروز
- ۱۲۰ مستیم و عاشقیم و خماریم و بیقرار
- ۱۲۱ مرغ دلم ز سینه پریدن گرفت باز
- ۱۲۲ زاین ساغر خندان‌رو، جامی پِچشانیدش!
- ۱۲۲ صد سحر هر وقت، بر جانش و بر دینش
- ۱۲۳ ای خسرو، ای شیرین! ای نقش و خیالت خوش!
- ۱۲۴ ای ناز و ای خشم، پا بسته به خلخالک
- ۱۲۴ با زُهره در آغوش، در خانه‌ی مستانش
- ۱۲۴ بر هم زنیم کار تو را همچو کار خورشید
- ۱۲۵ سنگینک و منگینک، دست به زرتینک
- ۱۲۶ در گفتن و خاموشی ای یار سلاطینک!
- ۱۲۷ گردِ غریبان چمن، خیزد تا جولان کنیم
- ۱۲۷ نیکوست حالِ ما، که نکو باد حالِ گل!
- ۱۲۸ زان می که در پیمانه‌ها، اندر ننگند خورده‌ام
- ۱۳۰ این بار من یکبارگی، از عافیت بُن‌ریده‌ام
- ۱۳۲ تا بخت و تخت و رختِ خود، بر عرش و کرسی بر بزم
- ۱۳۳ وائی مُطربان! ای مُطربان! دفِ شما پر زَر کنم
- ۱۳۴ واین چرخِ مردم‌خوار را، چنگال و دندان بشکنم
- ۱۳۶ حاجت ندارد یارِ من، تا که مَش یاری کنم
- ۱۳۸ تو کعبه‌ای، هر جا روم، قصد مقامت می‌کنم
- ۱۳۹ خورشید او را دَره‌ام، این رقص از او آموختم
- ۱۴۰ چندان که سیلی می‌زنی، آن می‌تافتد از سرم
- ۱۴۰ در چشمِ مستِ من نگر، که ز کوی خمار آمدم

- در خانه گر می باشدم، پیشش نَهَم با وی خورم ۱۴۱
- هر جا نشینم خَزَمم، هر جا روم در گلشنم ۱۴۲
- از من نخواهد کس گوا، که شاهد من نی ضامنم ۱۴۳
- تا بختِ بَر رو خفته را، چون بخت سروستان کنیم ۱۴۵
- دولتِ عشق آمد و من، دولت پاینده شدم ۱۴۶
- گوشتِ پنه عریده را، دست مَنه بر دهنم! ۱۴۸
- با غرقه شده است از تو، در خونِ جگر خوابم ۱۴۹
- خادمِ هر رَحْمَتِ خدایم، خدایِ خراباتم ۱۴۹
- هم بی ل و بی لرم، هم عاشق و سرمستم ۱۵۰
- آیینِ نخواهد دَمِ منِ هایِ رگفتارم! ۱۵۱
- دریاب مرا ساقی، اناش به چنبرِ شتم! ۱۵۱
- گفتا که: به غیر آن، صد پیرِ عجب دارم ۱۵۱
- زیرا که تویی کارم، زیرا که تویی بارم ۱۵۲
- بُرده ز فلک خرقه، آورده که من عورم ۱۵۳
- تا زان لب خندانت، یک خنده پیاموزم ۱۵۳
- از تو شیکر آفشانم، این جا هم و آن جا هم ۱۵۴
- هم عشقِ پری دارم، هم مردِ پری خوانم ۱۵۴
- بجز عشق، بجز عشق، دگر کار نداریم ۱۵۵
- جان داده و دلبسته ی سودای دمشقیم ۱۵۵
- که تا ناگه ز یکدیگر نمایم ۱۵۶
- پیری و فنا کجا پذیریم؟ ۱۵۷
- نه شبم نه شب پرستم، که حدیثِ خواب گویم ۱۵۷
- از هر گلی بریدم وز خار توبه کردم ۱۵۸
- گفتا: چه گونه بندی، چیزی که من شکستم؟ ۱۵۸
- در بی خودیِ مطلق، با خود چه نیک شادم ۱۵۹

- ۱۶۰..... چون بوی تو بیامد، دیدم که زنده بودم
- ۱۶۰..... در سینه از پی او، صد مَرغزار دارم
- ۱۶۱..... پشت و پناه فقرم، پشتِ طمع نخارم
- ۱۶۱..... نامم بها نهادند، گر چه که بی‌بهایم
- ۱۶۲..... نقش‌های خود را، یک‌یک فرو تراشیم
- ۱۶۲..... چون باد و آب و آتش، در عشق تو دویدیم
- ۱۶۳..... از رشک و غیرت است که در چادری شدیم
- ۱۶۳..... مَرَن دُهل، شکر دلا! لَم و لَم و لَم
- ۱۶۴..... بزم شش‌سهمی است، آه ما باده می‌خریم
- ۱۶۵..... باغم چه می‌بری؟ چو تو باغ و گلشنم
- ۱۶۶..... با چشم تو ز باده و خمر فانی‌ام
- ۱۶۶..... بیچاره نیستیم، که در دهان و چاهیم
- ۱۶۷..... دیدیم این جهان را تا آن جهان رویم
- ۱۶۷..... ما خانه زیر گنبدِ اطلس نمی‌کنیم
- ۱۶۸..... در این سَراب فنا چشمه‌ی حیات منم
- ۱۶۹..... پُشک را عنبر ثَمین گفتم
- ۱۶۹..... زَن زَنانِش آریم، کِش کِشانِش آریم
- ۱۷۰..... سرو خرامانِ منی، ای روتقِ بُستانِ من!
- ۱۷۰..... لَا تَنَاسُوا مِن غَابِكُمْ، لَا تُذْنِبُوا أَثْوَابَكُمْ
- ۱۷۲..... نک کِش کِشانت می‌برند، اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ
- ۱۷۳..... در گوشِ جانم می‌رسد، طبلِ زحیل از آسمان
- ۱۷۵..... صد حور خوش داری ولی، بنگر یکی داری چو من؟
- ۱۷۶..... بر یادِ من پیمود می، آن باوفا خَمارِ من
- ۱۸۰..... خُضر است و الیاس این مگر؟ یا آب حیوانی‌ست این؟
- ۱۸۱..... بر شاخ و برگ از دردِ دل، بنگر نشان! بنگر نشان!

- ۱۸۳ مردانه باش و غم مخور! ای غمگسارِ مرد و زن!
- ۱۸۴ ای دلبر و دلدارِ من! ای محرم و غمخوارِ من!
- ۱۸۵ سرو خرامان منی، ای رونقِ بستانِ من!
- ۱۸۶ ای عقلِ عقلِ من! ای جانِ جانِ من!
- ۱۸۸ این دزدِ ما خود دزدِ را، چون می‌بزدد از میان؟
- ۱۸۹ ای ماهِ بر هم می‌زنی عهدِ ثریا، نی مکن!
- ۱۹۰ چون خُمشانِ بی‌گنه، رویِ بر آسمان مکن!
- ۱۹۰ شکرِ خدا، خرم از صداع از سرِ من
- ۱۹۲ استیزِ شری کس، در شور و شرِ افتادن
- ۱۹۳ زان گنجِ که دل‌ها را زین سینه‌گه مستان
- ۱۹۳ نانی ده و صد پستانِ هاده به درویشان
- ۱۹۴ این نکته‌ی شیرین را، جانِ جهانِ ای جان!
- ۱۹۴ یک تُنگِ شکرِ خواهم، زان شکرِ ای جان!
- ۱۹۵ و آتش ز دلمِ بستان، در چرخِ منقشِ دنیا
- ۱۹۵ و ز کبرِ کسانِ رنجی، و اندر تو دو صد چندان
- ۱۹۶ هر سر که دویی دارد، در گردنِ ترسا کن!
- ۱۹۷ آن می‌کشدم زان سو، و این می‌کشدم زاین سون
- ۱۹۸ با زنگیکانِ امشب، در عشرتِ جانِ بنشین!
- ۱۹۹ بر سینه‌ی ما بنشین، ای جانِ مَتِ مسکن!
- ۱۹۹ ز آینه ندیده است او، الا سینه‌ی آهن
- ۲۰۰ دُمِ هر ماده خری را چو خران بوی مکن
- ۲۰۰ نی، نی کم از این باید، تقصیر و جفا کردن
- ۲۰۱ سرخوشانِ عشق را نالان مکن!
- ۲۰۱ و ز شرابِ عشقِ دل را دام کن
- ۲۰۲ ترکِ من خرابِ شِگردِ مبتلا کن

- ۲۰۲ گرفتم گروگان، خیالت به تاوان
- ۲۰۳ گر سر نَنهم، آن گَه گِلِه کن!
- ۲۰۴ خرامیدیم بر کورِی دشمن
- ۲۰۴ واندر دلِ آتش درآ، پروانه شو! پروانه شو!
- ۲۰۶ بر نی و مُشک نی، بوی وی است، بوی او
- ۲۰۷ آینه بین! به خود نگر! کیست دگر وَرای تو؟
- ۲۰۷ مست و خراب می‌روی، خانه به خانه، کو به کو
- ۲۰۹ آن خسرو شیرین شکرپاره‌ی ما کو؟
- ۲۰۹ جز آن و بال می‌زند، در طَرَبِ هوای تو
- ۲۱۰ رَوانت شد بادا! نوش را بشو!
- ۲۱۰ شرابِ خُم بی‌چمن و انوار
- ۲۱۲ از آن شکر یکی قَنطار از این
- ۲۱۲ صابری و صادقی را مَرَد باید، مَرَد کو؟
- ۲۱۳ پیش من جز سخن شمع و شکر هیچ مگر
- ۲۱۴ که او صف‌های شیران را بدرآند به تنه‌ی
- ۲۱۵ ما مست و خراباتی و بیخود شده تا کی؟
- ۲۱۶ از جادویی چشمِ یکی شعبده‌خوانی
- ۲۱۶ در سلطنت فقر و فنا، کار تو داری
- ۲۱۷ بُگشای کنار، آمد آن یارِ کناری
- ۲۱۷ گزِ بَجْهی از این حلقه، در آن دام بمانی
- ۲۱۸ از جنبشِ او، جنبشِ این پرده نبینی؟
- ۲۱۸ که این جاست تو را خانه، کجایی تو، کجایی؟
- ۲۱۹ کناری و کناری و کناری
- ۲۱۹ نه اسرارِ دل ما را زبانی
- ۲۲۰ بلاجویانِ دشتِ کربلایی

- ۲۲۰ کجا رفت آن وفا و مهربانی؟
- ۲۲۱ که ابر قطره‌های اشک‌هایی
- ۲۲۲ چو گل باید که با ما خوش برآیی!
- ۲۲۳ کجایی تو؟ کجایی تو؟ کجایی؟
- ۲۲۳ که خاکی را نمی‌دانم ز آبی
- ۲۲۴ خلاصه اوست در اشیاء تو دیدی؟
- ۲۲۵ به دست خویش بی‌وصلش چه داری؟
- ۲۲۵ کمالات که این را کمالی
- ۲۲۶ رو دل تو جوئی چه در بند قدیدی؟
- ۲۲۶ وصف قنکر است فلند از او بری
- ۲۲۷ از او یابند جان‌های آبی
- ۲۲۸ ولیکن دور شو، چون همی جاری
- ۲۲۹ نه اسرار دل ما را زبانی
- ۲۲۹ نی به خدا که از دَغَل، چشم فراز می‌کنی
- ۲۳۰ شرح نمی‌کنم که بس، عاقل را اشارتی
- ۲۳۲ رو که به دین عاشقی، سخت عظیم گولکی
- ۲۳۳ به چُستی و به شب‌خیزی چو ماه و اختران استی
- ۲۳۷ گفتم که دراین سودا، هشیار چه می‌جویی؟
- ۲۳۸ ما را و جهان را تو در این خانه نیابی
- ۲۳۹ انگشتی لعل و کمر خاصه‌ی کانی
- ۲۴۰ گردان شده بر جمع قدح‌های عطایی
- ۲۴۱ تو شکلی، پیکری، جان را چه دانی؟